

عدالت، چه به مثابه یک فضیلت شخصی و چه به عنوان یک ویژگی برای مدینه فاضله یا نهادهای عمومی و قوانین اجتماعی، ضرورت و مطلوب کتمان‌ناپذیری است و در هستی‌شناسی توحیدی‌ای ریشه دارد که زندگی انسان را بخشی از کل عالم و محکوم به سنت‌های عادلانه جاری در آن می‌بیند. همچنین عدالت، چه به معنای مطالبه حقوق شخصی و چه به منزله مبارزه با ستم عمومی، ذیل اطاعت از فرامین الهی واقع می‌شود. بر اساس تبیینی از عدالت که از آموزه‌های الهی استنباط می‌شود، برپایی عدالت اجتماعی و عدالت فردی به هم وابسته‌اند و برخلاف دوگانه‌انگاری‌های متداول، پیوند عمیقی میان جنبه‌های فردی و اجتماعی عدالت برقرار است.

عدالت اجتماعی در گرو فرد عادل؟

در حقیقت تعالیم اسلام حاوی تبیینی از رابطه عدالت اجتماعی با عدالت فردی است که معمولاً در مباحثات نظری رایج مورد غفلت واقع می‌شود. در گذشته، غالباً نسبت جنبه‌های فردی و اجتماعی عدالت نزد اندیشمندان با برپایی عدالت در جامعه مشروط به حضور حاکمان عادل تبیین می‌شد، ولی بسیاری از نظریه‌های جدید، بر این پرسش متمرکزند که عدالت، ویژگی رفتار افراد یک جامعه است یا خصیصه روابط و نهادهای اجتماعی؟ بسیاری از اندیشمندان، عدالت را به عنوان ویژگی یک وضعیت اجتماعی تلقی کرده‌اند و به تبیین ساختار جامعه بسامان و عادلانه‌ای پرداخته‌اند که نهادها و قوانینش اموری همچون کالاهای اساسی، فرصت‌های تولید و مناصب اجتماعی را به صورت برابر در میان افراد توزیع می‌کنند. آن‌ها این تصور از عدالت را مبنای ارزیابی قوانین و نهادهای اجتماعی قرار می‌دهند و از مقوله‌های شخصی و اخلاقی عدالت، همچنین ویژگی‌های وابسته به اراده شخص غفلت می‌ورزند. حتی برخی اندیشمندان لیبرال، مثل جان رالز، با وجود التزام به فردگرایی، عدالت را همچون یک خصیصه اجتماعی مربوط به روابط شهروندی مطرح می‌کنند و آن را به تمام ساختارهای اساسی جامعه شامل قانون، دولت، اقتصاد، آموزش و بهداشت تعمیم می‌دهند.

ولی برخی صاحب‌نظران به خصوص در حوزه اخلاق، عدالت را مقوله‌ای معطوف به فرد می‌دانند و بر پرورش این خصلت در افراد تأکید می‌کنند؛ برای مثال، ولفگانگ برزینکا معتقد است در صورتی که افراد عادلانه وجود نداشته باشند و جامعه از سنت‌های اصیل خود فاصله گرفته باشد، عدالت در جامعه برپا نمی‌شود و به علت قدرت و امکانات بی‌شماری که در سایه پیشرفت‌های عظیم صنعتی برای تسلط بر توده‌ها فراهم